

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی

۱۶ اکتوبر ۲۰۲۱

بیست و نهمین جلسه دادگاه حمید نوری در ستکهلم!

در بیست و نهمین جلسه دادگاه حمید نوری در ستکهلم سویدن که روز جمعه ۲۳ مهر ۱۴۰۰-۱۵ اکتبر ۲۰۲۱ برگزار شد، جعفر سیدمحمدی برنجستانی از کمپ سازمان مجاهدین خلق ایران در آلبانی، به عنوان شاهد و از طریق ویدئویی درباره اعدام برادرش و خانواده اش صحبت کرد.

رئیس دادگاه: سلام صبح به خیر به همگی خوش آمدید به دادگاه ستکهلم. بازجویی را محدود می کنیم به برادر شما جعفر. وکیل شما اول شروع می کند و کمی توضیح می دهد.

وکیل مشاور: سلام جعفر. درباره برادران عقیل صحبت می کنیم. وی متولد ۱۳۳۴ مصادف با ۱۹۵۵ است. برای این که راحت تر باشد من شما را با اسم کوچک جعفر و برادران عقیل صدا می زنم. عقیل از هواداران فعال مجاهدین بود. او در تظاهرات بزرگی که در تاریخ ۱۳۶۰ انجام شد شرکت کرد. گفته می شود در این تظاهرات تقریباً حدود ۵۰۰ هزار نفر فقط در تهران شرکت کردند. عقیل در سال ۱۳۶۰ دستگیر شد و آن طور که جعفر فکر می کند ۱۰ سال برای او حکم دادند. عقیل هم در زندان اوین و هم گوهردشت بود. بعد از زمانی که عقیل دستگیر شد پدر و مادرش دنبالش بودند تا این که در سال ۶۱ او را پیدا کنند که در زندان اوین بود. پدر و مادر وقتی او را ملاقات کردند دیدند خیلی تغییر کرده و مورد شکنجه قرار گرفته است. خانواده اش حتی در زندان گوهردشت هم به ملاقات عقیل می رفتند. در مورد خود جعفر که قرار است امروز شهادت دهد خودش در زندان نبود. جعفر تحت تعقیب بود و در ایران مخفیانه زندگی می کرد تا این که در سال ۱۳۶۲ از ایران خارج شد. به خاطر اوضاع و احوالی که در ایران وجود داشت وی نمی توانست با خانواده اش تماس بگیرد. جعفر در سال ۱۳۶۷ با خانواده اش تماس برقرار کرد. آن موقع به او اطلاع دادند که برادرش در زندان گوهردشت است. بعد از مدت زمانی به پدر و مادرش خبر می دهند بروند به زندان اوین و وسایل پسرشان را تحویل بگیرند. جعفر با افراد دیگری هم شحصاً صحبت کرده و فهمیده برادرش نخست در زندان اوین بوده و سپس او را به زندان گوهردشت بردند و در آنجا اعدام شده است. جعفر در مورد پدر و مادرش هم نمی داند آیا آن ها زنده اند و یا نه. اما حدس می زند آن ها زنده نباشند. از بقیه خواهر و برادرش هایش هم خبر ندارد اما حدس می زند در ایران باشند. در مقدمه همی ها را می خواستم بگویم. مرسی.

رئیس دادگاه: حالا تصویر دادستان را به شما نشان می‌دهیم. جعفر این بازجویی با صدا و جعفر ضبط می‌شود. بفرمائی دادستان.

دادستان: نام من کریستینا لیندر کارلستت است و یکی از دادستان‌ها هستم که بازجویی امروز را انجام می‌دهم. در حین بازجویی باید خیلی مشخص باشد آن مسایلی که مطرح می‌کنید مستقیماً به خودت مربوط است و یا از کسانی دیگری شنیده‌اید. درست است عقیل در ۱۳۶۰ دستگیر شد؟
جعفر: درسته.

دادستان: عقیل چند سال داشت هنگامی که دستگیر شد؟

جعفر: عقیل هنگامی که در ۱۰ اسفند ۱۳۶۰ دستگیر شد ۲۶ سال داشت.

دادستان: تو چه‌طوری متوجه شدید او دستگیر شده است؟

جعفر: عقیل در شرایط آن زمان مخفی بود و در یک خونه تنها زندگی می‌کرد. همان‌طور که خانم گیتا و کیلم توضیح دادند عقیل دانشجوی رشته حقوق دانشگاه تهران بود. او از مسئولین سازمان دانشجویان بود. عقیل در برنامه‌های تبلیغی زمان انتخابات مجلس و ریاست جمهوری که مجاهدین کاندید داده بود بسیار فعال بود. ولی در فروردین ۵۹ که دانشگاه به‌دلیل تهاجم پاسداران تحت عنوان انقلاب فرهنگی بسته شد عقیل باز هم فعالیتش را با جنبش دانشجویی و مجاهدین ادامه داد. او بعد از تظاهرات ۳۰ خرداد ۶۰ مخفی شد چون که تحت تعقیب بود. در شب ده اسفند ۱۳۶۰ پاسداران در منطقه «ناصرخسرو» تهران به خانه‌اش هجوم بردند و او را دستگیر کردند و با خودش بردند. من همان شب و یکی دو ساعت بعد از دستگیری برای دیدنش به خانه او رفتم. صاحب خانه عقیل به من گفت عقیل را پاسداران نزدیک بازار تهران دستگیر کردند و با ضرب و شتم و در حالی که می‌گفتند منافق با خودش بردند.
دادستان: تو و مادرت و بابات کجا زندگی می‌کردید؟

جعفر: من خودم در آن زمان در تشکیلات مجاهدین در تهران بودم و به‌دلیل این که تحت تعقیب بودم مخفی شده بودم. پدر و مادرم در شما ایران در شهر قائم شهر زندگی می‌کردند. تماس تلفنی گرفتم و به آن‌ها گفتم عقیل را دستگیر کردند. جهت کمک به او به تهران بیائید.

دادستان: اسم پدرت چیست؟

جعفر: سید میران.

دادستان: بعد از این که به پدر و مادرت گفتید عقیل را گرفتند بعد چی شد؟

جعفر: یکی دو روز بعد پدر و مادرم به تهران آمدند. ابتدا برای پیگیری به کمیته ناصر خسرو رفتند. پدر و مادرم به مدت چند ماه بین زندان‌های مختلف تردد می‌کردند و پیگیری می‌کردند آیا عقیل آن‌جا هست یا نه. بعد از چند ماه به آن‌ها خبر دادند که عقیل در زندان اوین است و به آن‌ها ملاقات دادند.

دادستان: تو هم تونستی بری برادرت را در زندان ببینی؟

جعفر: من توضیح دادم خودم من مخفی زندگی می‌کردم و نمی‌توانستم به دیدار بر برادرم در زندان بروم. اگر می‌رفتم دستگیر می‌کردند و شاید اعدام می‌کردند.

دادستان: می‌فهمم همان‌طور که وکیل مشاور گفت شما ایران را ترک کردید. گفتید سخت بود با والدین خود تماس برقرار کنید. درسته؟

جعفر: بلی درست است قبل از این که ایران را ترک کنم من تا پائیز ۶۱ در تهران بودم. اولین تماس تلفنی‌ام با خانواده‌ام در همان تهران بود. آن‌ها به من گفتند عقیل خیلی شکنجه شده و وضع جسمی‌اش بسیار وخیم است. پدر و مادرم گفتند

عقیل در همان فاصله‌ای که دستگیر شده بود بسیار لاغر شده و سر و صورت مصدوم داشت و به سختی راه می‌رفت. من وقتی که از عراق خارج شدم مجدداً با پدر و مادرم صحبت کردم و سراغ عقیل را گرفتم. آن‌ها خیلی مختصر گفتند به ملاقاتش می‌رویم اما زیاد سؤال نکن چون که تلفن ما تحت کنترل است و ما را اذیت می‌کنند. عقیل تا بهمن ۶۶ در زندان اوین بود و خانواده‌ام در شهرستان دور بود. هر ماه به ملاقاتش می‌رفتند اما بیش‌تر مادرم می‌رفت و او را می‌دید. در تماسی که من با آن‌ها داشتم گفتند در بهار ۶۷ عقیل را به گوهردشت بردند. بعد از آن من تماسی با آن‌ها نداشتم تا این که اواخر تابستان ۶۷ با شنیدن خبر اعدام‌ها نگران شدم و در آبان ماه ۶۷ با پدر و مادرم تماس گرفتم. پدرم به من گفت که ما چهار و یا پنج ماه به‌دنبال عقیل بودیم اما به ما ملاقات نمی‌دادند. تقریباً خرداد ماه ۶۷ بود. پدرم توضیح داد بیش‌تر مادر به‌طور مستمر می‌رفت جلو زندان گوهردشت اما به او جواب نمی‌دادند. همراه مادر من مادران دیگری هم بودند که آن‌ها هم از شهرستان‌ها آمده بودند و مانند مادر من سرگردان بودند. هفته آخر مهر ماه ۶۷ به پدر و مادرم گفتند شما بروید جلو زندان اوین تا وسایل پسران را بگیرید. اما هیچ چیز نگفتند که چرا؟ پدرم وقتی جلو زندان اوین رفت مقامات زندان یک ساک و یک ساعت شکسته را به پدرم دادند. به پدرم گفتند پسر شما منافع بود و ما با فتوای خمینی او را کشتیم. وسایل‌ات را بردار و برو. پدرم پرسید جسدش کجاست؟ جسدش را بدهید. پاسداری که با او صحبت می‌کرد گفت جسدی در کار نیست و توهین‌آمیز گفت برو. گفتم مزارش کجاست مرا هل دادند و گفتند: بروید و حق گرفتن مراسم عزاداری را هم ندارید. پدرم گفت در آن زمان خانواده‌های دیگری هم در مقابل زندان بودند با آن‌ها هم همین رفتار را کردند و کیف‌هایی به آن‌ها دادند و گفتند بروید. در سال ۱۳۷۰ یکی از اقوام نزدیک من به‌نام سیاوش مقیمی به کمپ اشرف در عراق آمد. سیاوش در سال ۷۰ به من گفت از عقیل خبر داشت و هم از خانواده‌ام شنیده بود و هم دو برادر سیاوش به نام‌های کریم‌الله مقیمی بادی کلا و قدرت مقیمی بادی کلا که پزشک ارتش بود در اوین زندانی بودند. کریم و قدرت دو برادران سیاوش در قتل‌عام ۱۳۶۷ در زندان اوین اعدام شدند. سیاوش به من گفت که برادرش کریم به او گفته هنگامی که عقیل در اوین بود بسیار مقاوم بود. کریم گفت وقتی عقیل در اوین بود از مسئولین تشکیلات مجاهدین در زندان بود و به او احترام خاصی می‌گذاشتند. سیاوش گفت جسد عقیل را ندادند تا این که یک ساعت و کیف به پدر و مادر دادند و محل دفن او را به آن‌ها نگفتند.

دادستان: آیا شما می‌دانید برادران عقیل حکمی گرفته بود؟

جعفر: بلی عقل به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود. من دنبال این بود که در سال‌های ۶۶ و ۶۷ عقیل چگونه اعدام شد. برخی زندانیان آزاد شده بعد از ۶۷ به ترتیب به اشرف آمدند.

دادستان: ببینید چی باعث شد به ایشان ۱۰ سال حکم زندان بدهند؟ علتش چی بود؟

جعفر: نه خیر دقیق اطلاع ندارم. اما دوستانش حسین فارسی و مجید صاحب جم و زندانی دیگری که به نام محمد سرخیری که ۱۰ سال در اوین زندانی بودند با برادرم هم‌بند بودند. آن‌ها در بهمن ماه با تعدادی دیگری از زندانیان از اوین به گوهردشت منتقل شدند. محمد سرخیری و مجید صاحب جم و حسن فارسی به من گفتند: عقیل در زندان اوین در سال ۵۵ و ۵۶ از مسئولین تشکیلات مجاهدین در زندان بود.

دادستان: چه سال‌هایی؟

مجید: سال‌های ۶۵ و ۶۶. عقیل با جعفر اردکانی در تشکیلات زندان مجاهدین فعال بودند.

دادستان: اطلاعاتی به شما داده شده که چه اتفاقی برای برادرت در گوهردشت روی داد؟

جعفر: در واقع عقیل در نوشتن بولتن خبری برای زندانیان مجاهدین خلق فعال بود. مجاهدینی که سرموضع بودند و به همین دلیل آن را خیلی شکنجه می‌کردند. به دلیل فشارهایی که به آن‌ها می‌آوردند در بهمن ۶۶ این زندانیان اعتصاب غذا کردند.

دادستان: این اعتصاب غذا در گوهردشت بود یا اوین؟

جعفر: این آخرین ماهی بود که در اوین بودند به دنبال اعتصاب غذا آن‌ها را شدیداً مورد ضرب و شتم قرار دادند.

دادستان: سی‌و‌ال من درباره گوهردشت در سال ۶۷ بود؟

مجید: همین سه زندانی که اسم بردم گفتند ما را با عقیل و به‌همراه ۲۰۰ زندانی به گوهردشت بردند. در وردی گوهردشت آن‌ها را کتک زدند و به سلول‌های انفرادی انتقال دادند. به‌گفته مجید صاحب جم که هم‌بند عقیل بود تا مرداد ۶۷ با هم بودند. مجید به من گفت عقیل را در ۱۵ و یا ۱۸ مرداد اما به احتمال زیادی در ۱۵ مرداد به راه‌ور مرگ و نزد هیات مرگ بردند.

دادستان: چه ماهی؟

مجید: ۱۵ یا ۱۸ مرداد ۶۷. مجید گفت دیگر بعد از آن روز دیگر ما عقیل و گروه دیگری که با او به راه‌ور مرگ برده بودند ندیدیم و گفتند اعدام شدند. مجید و سرخیری هم تأیید کردند که دیگر عقیل را ندیدند و اعدام شده است. دادستان: بعد از این که عقیل را به گوهردشت بردند آیا خانواده‌ات توانسته بودند او را آنجا ملاقات کنند؟ مجید: بلی پدر و مادر من با او ملاقات کرده بودند و تا خرداد ۶۷ از او خبر داشتند. از خرداد ملاقات‌ها قطع شده بود. دادستان: آیا به پدر و مادر اطلاع داده بودند برادرت کجا دفن کرده بودند؟ یا گواهی و غیره داده بودند؟ مجید: تا آنجا که من اطلاع دارم محل دفن را نگفتند. اما پدر و مادرم احتمال می‌دهند او را در محل خاوران تهران دفن کرده باشند.

دادستان: فکر کنم اشتباه فهمیدید پدر و مادرت فهمیده بودند عقیل کجا اعدام شده است؟

مجید: بلی فهمیده بودند. اما آن‌ها زمانی که به گوهردشت مراجعه می‌کردند به‌مدت چند ماه به آن‌ها جواب سربالا می‌دادند. در مهر ماه ۶۷ جلو گوهردشت به آن‌ها گفتند به اوین بروند و سایل پسران را تحویل بگیرند. دادستان: مرسی. سؤالات من تمام شد.

رئیس دادگاه: حالا نوبت وکیل مشاور است.

وکیل مشاور: جعفر می‌دانید چرا به آن‌ها گفتن بروند و سایل برادرت را از اوین بگیرند؟

مجید: من می‌دانستم برادرم در گوهردشت بود و خبر دارم که وسایل اعدامی‌ها را در اوین تحویل می‌دادند.

وکیل مشاور: وقتی تو اسم مجید را آوردی منظورت مجید صاحب جم اتابکی است؟

مجید: او یکی از شاهدان پرونده دادگاه سویدن است و هفته آینده شهادت خواهد داد و در اشرف ۳ ساکن است.

وکیل مشاور: می‌خواستم اسم کامل او را بدانم.

مجید: بلی موکل شماست و شما هم دیدید.

وکیل مشاور: کی این دو نفر مجید و حسین فارسی درباره برادرت تعریف کردند؟ چه زمانی؟

مجید: حسین فارسی ابتدا در سال ۷۴ به من گفت و من به دنبال خبر دقیق‌تر بودم سؤالات دقیق‌تری کردم و فهمیدم اطلاعات من درست است.

وکیل مشاور: در چه زمانی در اشرف با هم بودید؟

مجید: زمانی که در اشرف عراق بودیم من و مجید تا سال ۹۲ با هم بودیم قبل از این که به لیبرتی برویم.

وکیل مشاور: مرسی جعفر. سؤال دیگری ندارم.

رئیس دادگاه: بقیه وکلا. نه سؤالی ندارند. الان سراغ کنت لوئیس در آلبانی می‌رویم.

کنت لوئیس: جعفر من فقط یک سؤال دارم. تو تا سال ۱۳۶۱ در تهران ایران بودید. درسته؟ و آن موقع با پدر و مادرت در ارتباط بودید. خواب خانواده تو برای شما تعریف کردند چه اتفاقی در سال‌های ۶۰ و ۶۱ برای خانواده افتاد است؟
مجید: من برادری دارم به نام مهدی که متولد ۱۳۴۴ بود در فروردین سال ۶۰ هنگامی که دانش‌آموز و ۱۵ ساله بود هنگام توضیح نشریه مجاهدین در خیابان دستگیر شد. زمانی بود که هنوز طبق قانون جمهوری اسلامی نشریه مجاهد آزاد بود. در قائم شهر بسیاری از مردم طرفدار مجاهدین بودند و حدود ۱۰ هزار نشریه مجاهدین در این شهر توسط دانش‌آموزان و دانش‌جویان توزیع می‌شد.

کنت: تعریف کن برای مهدی بعد از دستگیریش اتفاق افتاد؟

مجید: مهدی ۱۵ ساله را با تعدادی دیگر از زندانیان به اوین انتقال دادند. با در نظر گرفتن این که مهدی سن کمی داشت در حالی که زندان اوین بسیار مخوف بود و او در زیر شکنجه‌های روحی و جسمی شدیدی بود. در حالی که همان زمان صدها زندانی در زندان قائم شهر نگهداری می‌شدند.

لوئیس: مهدی چه مدت زمانی در اوین بود؟

مجید: مهدی از فرودین ۶۰ تا ۶۵ به مدت پنج سال در اوین بود و در اثر فشارهای زیاد مریض شد تا این که مجبور شدند او را در سال ۶۵ آزاد کنند.

کنت لوئیس: آیا تو اطلاع داری به او حکمی را ابلاغ کرده بودند یا نه؟

مجید: تا آنجا که من اطلاع دارم نه.

لوئیس: دیگه سؤالی ندارم.

رئیس دادگاه: کلاهی مدافع سؤالی دارید. سؤالی از سوی دادگاه استکهم نداریم.

مجید: آیا می‌توانم درباره پدر و مادر بگویم.

رئیس دادگاه: لطفا کوتاه و مختصر و مفید.

مجید: در آخرین تماسی که با پدرم در عراق داشتم سال ۹۴ بود. پدرم به من گفته بود وقتی که تو زنگ می‌زنی بلافاصله عناصر وزارت اطلاعات ما را اذیت می‌کنند. خانواده من در شهر قائم شهر بود و این شهر بسیار بزرگ نبود به همین دلیل خانواده‌های مجاهدین هم تحت فشار حکومت بودند. پدرم در آن زمان ۹۰ و مادرم ۸۵ سال‌شان بود که شب و روز به ما زنگ می‌زدند و می‌گویند ما از سوی کمیته نجات زنگ می‌زنیم و یا مجید هستیم و... این‌ها از سوی وزارت اطلاعات بودند که خانواده‌ها را اذیت می‌کردند.

رئیس دادگاه: ما جلسه‌مان تمام شده است. متأسفم همه وقایعی که به شما افتاده است بیش‌تر وقت نداریم. حالا دیگر نمی‌توانیم ادامه دهیم. جلسه تمام شد. مرسی از جعفر که اومد امروز در این دادگاه شهادت داد. همچنین تشکر می‌کنم از دادگاه آلبانی که این فرصت و امکان را در اختیار ما گذاشتند. جلسه امروز ما خاتمه یافت. برای همه روز خوبی آرزو می‌کنم.

جلسه بعدی با حضور صدیقه حاجی محسن در ۱۸ اکتبر برگزار خواهد شد. قرار بود از کانادا باشد اما اومده این‌جاست. دوشنبه ۱۸ اکتبر ساعت یک و نیم بعد از ظهر جلسه بعدی برگزار خواهد شد.